کتاب ترجمه صد کلمه علی کرم الله وجهه بالعربیة
و بالفارسیة المنثورة و المنظومة من قبل النصوت

الحمد لله على الطاف كرمه واصناف نعمه

والصلوة على نبيه الطاهر اعراقه الزاهر اخلاقه

وعلى آله الاصفياء واصحابه الاتقياء

چنين گويد محمد بن محمد عبد الجليل العمرى

الرشيد الكاتب وفقه الله لما يصلح

احوال دينه ودنياه وينجح آمال آخرته واولاه

که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه

السلام با آنک امام اخیار و قدوهٔ ابرار

سید فتیان و مقدم شجعان بود فصاحتی

داشت که عقود جواهر از انفاس وی در

غیرت اند و نجوم زواهر از الفاظ او در

حیرت و عمرو بن بحر الجاحظ رحمة الله علیه

که در کمال براعت و وفور بلاغت

نادرهٔ این امت و اعجوبهٔ این ملت بود از

مجموع کلام امیر المؤمنین علی رضوان الله

علیه که جمله بدایع درر و روایع غرر است
صد کلمه اختیار کرده است و هر کلمه را
از آن برابر هزار کلمه داشته و بخط خویش
نوشته و خلق را یادگاری گذاشته واجب
دیدم من بنده که پرورده خاندان
و پدید آورده دودمان مجلس عالی خداوند
و خداوندزاده پادشاه و پادشاه‌زاده
شاه معظم عالم عادل مؤید مظفر
منصور جلال الدنیا والدین تاج الاسلام

والمسلمین

والمسلمین علاء الملوك والسلاطین قطب
الدولة مجد الملة بهاء الامة زین الخلافة
ناصر الملك سید ملوك الشرق و الغرب
شمس المعالی سلطان شاه ابو القاسم
محمود بن محمد خوارزمشاه محمد یمین امیر
المؤمنین اعز الله انصاره وضاعف اقتداره
آن صد کلمه را برسم خدمت خزانه کتب
معمور او لا زالت معمورة بنفایس مزینة
بلقایه بدو زبان تازی و پارسی نقش کرده

علیه میسر نماید که آنچه مرا در دار دنیا
که سرای حجابست معلوم شده است
و یقین گشته از امور آخرت چون حشر
و نشر و ثواب و عقاب و نعیم و جحیم
و غیر آن اگر حجاب دنیا از میان بردارند
و مرا بدار آخرت رسانند و آن جمله را بچشم
سر مشاهده کنم یك ذره در یقین من
زیادت نشود چه علم الیقین من امروز
عین الیقین منست فردا بیت

حال

حال خلد و جحیم دانستم   بیقین آنچنانک می باید
گر حجاب از میانه برگیرند   آن یقین ذره‌ای نیفزاید

کلمهٔ دهم

الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا

معنی کلمه تازی الناس ما داموا فی
الحیوة الدنیا و هم غافلون کانهم راقدون
عن الجنة ونعیمها والنار وجحیمها فاذا
ماتوا من رقدة الغفلة ندموا علی ما
فرطوا فی جنب خالقهم و لاموا انفسهم

ودر آخر تفسیر هر کلمه دو بیت شعر از
منشآت خویش که مناسب آن کلمه باشد
آورده تا فایده آن عامتر و منفعت آن تامتر
باشد و هر دو فریق هم ارباب نظم و هم
اصحاب نثر در مطالعه آن رغبت نمایند
امیدست که این خدمت در محل
قبول افتد و من بنده را باقبال آن
عز جاودانی و شرف دو جهانی حاصل
گردد اللهم وفق ویسر

لو كشف الغطاء ما ازددت يقينا

معنی کلمه بپارسی بلغت فی معرفة احوال المعاد
واهوال يوم التناد غاية لو كشفت عني
ستور الدنيا وعرضت على امور العقبى لم تزد
تلك المشاهدة الحسية في ديني نقيرا ولا
في يقيني قطميرا معنی این کلمه بپارسی
امير المؤمنين علي بن ابي طالب رضوان الله

علی ما قصروا فی شکرانهم ولکن حین
لا ینفعهم الندامة ولا تنفعهم الملامة
معنی این کلمه بپارسی مردمان در
دار دنیا از کار عقبی غافلند چون بمیرند
از خواب غفلت بیدار گردند و بدانند
که روزگار بباد داده اند و قدم بر
جادهٔ صواب ننهاده اند و پشیمان شوند
از کردار نکوهیده و گفتار ناپسندیدهٔ
خویش لیکن آنگه پشیمانی سود

ندارد

ندارد و فایده ندهد **بیت**

مردمان غافلند از عقبی — همه گویی بخفتگان مانند
ضرر غفلتی که می ورزند — چون بمیرند آنگهی دانند

کلمهٔ سوم

الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم

معنی کلمه بتازی الناس یشبهون
زمانهم لا بآبائهم و لون ایامهم لا قدمائهم
فکل من اهانه الزمان اهانه و کل من
من اعانه الناس اعانه معنی کلمه بپارسی

مردم در زمانه نکرند بافعال او اقتدا
نمایند هر که از زمانه بنوازد و هر که زمانه
بیندازد ایشان پند آرند و برسنت بدزان
خویش روند و بگذشتگان خویش تشبه
نکنند

بیت

خلق را نیست سیرت پدران — همه بر سیرت زمانه روند
دوستشان آنکه زمانه نواخت — دشمنند آنکه زمانه بکند

کلمهٔ چهارم

ما هلک امرء عرف قدره

معنی کلمه بتازی من عرف قدره
کان طول عمره ومدة دهره معتزا
ذا روح الکرامة منتزعا کسوة الملامة
لا تمسه من احد آفة ولا تصیبه من جانب
مخافة معنی کلمه بپارسی هر که محل
خویش بداند و پای باندازهٔ گلیم خویش دراز
کند و کرد کاری که لایق مرتبت و در
خود منزلت او نیست نگردد همه عمر از

بیت

ملامت رسته باشد و بسلامت پیوسته

هر که مقدار خویشتن بشناخت — از همه حادثات ایمن گشت

از مضیق غرور بیرون جست — در مقام سرور ساکن گشت

کلمهٔ پنجم قیمة کل امرئ ما یحسنه معنی کلمه تازی

کل من زاد علمه زاد فی صدور الناس قدره وقیمته وکل من نقص علمه نقص فی قلوب الناس جاهه وحشمته **معنی کلمه پارسی** قیمت هر مردی باندازهٔ علم اوست اگر بسیار داند قیمت او بسیار است

واگر اندک داند قیمت او اندک است **بیت**

قیمت تو دران قدر علمست — که تن خود بدان بیارایی

خلق در حرمتت بیفزایند — چون تو در علم خود بیفزایی

معنی کلمه تازی من عرف ان نفسه مخلوقة مصنوعة ومن الاجزاء المنفکة والاعضاء المتغیرة مرکبة مجموعة فقد عرف ان له خالقا لا یتکثر ذاته وصانعا لا یتغیر صفاته **معنی کلمه پارسی** هر که در نفس خویش نگرد وبدیهه

عقل بداند که پیش ازین هست نبوده
است واکنون هست شده و ازینجا
بداند که اورا هست کننده و پدید آرنده ایست
پس نفس خویش بدانستن پروردگار
خویش رسد بیت

بر وجود خدای عز و جل — هست نفس تو حجتی قاطع
چون بدانی تو نفس را دانی — کوست مصنوع و ایزدش صانع

من عرف نفسه فقد عرف ربه

معنی کلمه بتازی المرء ما لم یتکلم
لم یعرف مقدار عقله ومثابة فضله فاذا
تکلم رفع الحجاب وعرف الخطاء والصواب
معنی کلمه بپارسی تا مرد سخن نگوید مردمان
ندانند که او عالمست یا جاهل یا ابله یا
عاقل چون سخن گفت مقدار عقل
ومثابت فضل او دانسته شد بیت

مرد پنهان بود بزیر زبان — چون بگوید سخن بدانندش
خوب گوید لبیب گویندش — زشت گوید سفیه خوانندش

کلمهٔ هشتم

من عذب لسانه كثر اخوانه

معنی کلمه بتازی المرء یصطاد قلوب
الناس بکلمة الطیب وکرمه الصیب
معنی کلمه بپارسی هرکه مردمانرا
نیکوید و بکرد عثرات ایشان
نکردد ایشان اورا دوست کیرند و با او
جون برادران زندکانی کنند **بیت**

کر زبانت خوش است جمله خلق — در مودت برادران تو اند

ور زبانت بدست همه عالم — خصم جان تو جاکران تو اند

کلمهٔ نهم بالبر یستعبد الحر

معنی کلمه بتازی المرء بالبر یسترق
الحر ویستحق الشکر معنی کلمه
بپارسی هرکه با آزادکان نیکوئی
کند آزادکان او شوند وراه خدمتکاری
وطریق طاعت او سپرند **بیت**

کر تو خواهی که پیش تو آیند — سروران جهان سپر افکنند

مردمی کن که مردمی کردن — مرد آزاده را اکند بنده

کلمهٔ دهم

بشر مال البخیل بحادث او وارث

معنی کلمه تازی مال البخیل لا یصرف
فی طریق الخیرات و وجوه المبرات
فیکون معرضا لحادث یصطلمه او لوارث
یلتقمه معنی کلمه پارسی خواسته
بخیل یا بآفت روزگار تلف گردد یا بدست
میراث خوار افتد از بهر آنکه بخیل را
دل ننهد که مال خویش را خوش بخورد
یا در وجه خیرات و طریق مبرات بکار برد

هر کرا مال هست و خوردن نیست   او ازان مال بهره کی دارد
یا بتاراج حادثات دهد   یا بمیراث خوار بگذارد

کلمهٔ یازدهم لا تنظر الی من قال وانظر الی ما قال

معنی کلمه تازی اذا سمعت کلاما
فلا تنظر الی حال قائله ولکن الی کنه
طائله فرب جاهل یقول خیرا و رب
فاضل یقول شرا معنی کلمه پارسی

در گوینده سخن منگر که کیست
یا وضیع عالم است یا جاهل در نفس سخن
نگر اگر نیك باشد نگاه دار و اگر
بد باشد بگذار **بیت**

شرف قایل و خباثت او   در سخن کی کند هیچ اثر
تو سخن را نگر که حالش چیست   در گذارندهٔ سخن منگر

کلمهٔ دوازدهم الجزع عند البلاء تمام المحنة

معنی کلمه بتازی الصبر عند البلاء
من جاذبات المثوبة والجزع عند البلاء
من جالبات العقوبة وآية محنة تكون
اثر من فقدان المثوبة والابدية ووجدان
العقوبة السرمدية **معنی کلمه بپارسی**
هر کرا بلائی رسد یا آفتی روی بدو
آورد او در آن بلا زاری کند یا در آن
بلا اضطرار نماید و صبر و تسلیم را سرمایه کار
و پیرایهٔ روزگار خویش نسازد از ثواب
ابد محروم ماند و بعقاب سرمدی گرفتار

شود وجه محنت بود تمامتر ازین حالت

در طلب جزع مکن که جزع بتمامی دلت کند رنجور

هیچ رنجی تمامتر زان نیست کز ثواب خدای مانی دور

كلمهٔ سيزدهم لا ظفر مع البغي

معنى كلمه بتازى من طلب بالبغي شيئا فالغالب انه لا يجد ذلك المطلب ولا يرد ذلك المشرب وان وجده مرة او ظفر به كرة فلا يتمتع به فكانه لم ينله ولم يجده ولم يظفر به ولم يفز معنى كلمه

۱۴

بپارسی هر که بظلم و فزونی کردن چیزی طلب کند غالبست که آن چیز را بدست نیارد و بران چیز ظفر نیابد و اگر بنادر بدست آرد و ظفر یابد از آن چیز برخورداری و انتفاع نگیرد پس همچنان باشد که ظفر نیافته بود

بیت

هر که از راه بغی چیزی جست ظفر از راه او عنان برتافت

ور ظفر یافت منفعت نگرفت پس چنانست آن ظفر که نیافت

كلمهٔ چهاردهم

لا ثنا مع کبر

معنی کلمه بتازی المتکبر لا
یخلع علیه اردیة الثناء ولا تقطع الیه
اودیة الرجاء معنی کلمه بپارسی
هر که متکبر باشد مردمان ثنای او
نگویند و ولای او نجویند بیت

هر کرا کبر پیشه شد همه خلق   در محافل جفای او گویند
وانک بر منهج تواضع رفت   همه عالم ثنای او گویند

کلمهٔ پانزدهم لا بر مع شح

معنی کلمه بتازی الشحیح لا یثبت
الحقوق علی الناس فلا یلقی من الناس
الا العقوق معنی کلمه بپارسی
مردمان نیکویی نگویند و طاعت ندارند
انکس را که بخیل باشد از بهر انکه چیزی
نه بینند و نفعی نگیرند بیت

هر کرا بخل پیشه شد کران   نیست ممکن که طاعتش دارند
بنو دحق جگونه بکذارند

کلمهٔ شانزدهم

لا صحة مع النهم

معنی کلمه بتازی من قل غذاؤه و
قلت ادواؤه ومن کثرت طعامه کثرت
اسقامه معنی کلمه بپارسی هرکه
بسیار خورد پیوسته معده او گران
وتن او ناتوان باشد وهرکه اندک
خورد حال او بخلاف این حال بود بیت

نشود جمع مرد مردم را — تن درستی وخوردن بسیار
مذهب خویش ساز کم خوردن — چونک جان عزیزنست کار

کلمهٔ هفدهم

لا شرف مع سوء ادب

معنی کلمه بتازی علو الرتب لا ینال
الا بحسن الادب معنی کلمه بپارسی
هرکه بی ادب باشد از بزرگی محروم
ماند وبدرجهٔ اشراف نرسد واعیان
واماثل بیت

بی ادب بزرگی شود مهتر — گرچه اورا جلالت ونسبت
با ادب باش تا بزرگ شوی — که بزرگی نتیجهٔ ادبست

کلمهٔ هژدهم

لا اجتناب محرم مع حرص

معنی کلمه تازی ایاک والحرص فان
الحرص یلقی صاحبه فی المحذورات ویقوده
الی المحظورات معنی کلمه پارسی
هرکرا در طبیعت حرص سرشته شد دشوا[ر]
که از حرام بگریزد یا از محظورات بپرهیزد

حرص سوی محرمات کشد　　خنک آنکه حرص را بگذاشت
گر نخواهی که در حرام افتی　　دست از حرص می باید داشت

کلمهٔ نوزدهم

لا راحة مع حسد

معنی کلمه تازی الحسود یغتم بما
یفیض الله من خیره علی غیره وخیرات الله
الحاصلة فی بلاده الواصلة الی عباده لا
ینقطع راکبها ولا ینقشع سحابها فلاجل
هذا یکون للحسود قط فی الحیوة طیب
ومن الراحات نصیب معنی کلمه
پارسی مرد حسود پیوسته از نیکوئی

له خداوند عز و جل دیگر از داد هد اندوهگین
باشد و راحت عمر و لذت عیش نیابد

از حسد دور باش و شاد بزی | با حسد هیچکس نباشد شاد
گر طرب را نکاح خواهی کرد | مر حسد را طلاق باید داد

کلمهٔ بیستم لا محبة مع مراء

معنی کلمه بتازی اللجاج یورث
العداوة ویذهب من العیش الحلاوة
معنی کلمه بپارسی هرکه لجاج
بیشه کند مردمان از دوستی وی بگریزند

واز

واز مجالست او بپرهیزند بیت

ابلهست انکه فعل اوست لجاج | ابلهی را کجا علاج بود
تا توانی لجاج پیشه مگیر | کافت دوستی لجاج بود

کلمهٔ بیست و یکم

لاسودد مع انتقام

معنی کلمه بتازی الرجل المنتقم
ولا یقتطف له ثمرات السعادة ولا
یقعد علیه جارت السیادة معنی
کلمه بپارسی هرکه خواهد که مهتر

شود او را دشت از کینه خواستن نباید
داشت و مذهب انتقام را یکبارگی بباید
گذاشت و تا تواند بعفو باید کوشید
و لباس احتمال بباید پوشید بیت

صولت انتقام از مردم | دولت مهتری کند باطل
از ره انتقام یکسو شو | تا نمانی ز مهتری عاطل

کلمهٔ بیست و دوم

لا زیارة مع زعارة

معنی کلمه تازی ینبغی آن یکون
الانسان عند زیارة صدیقه حسن الخلق
رفیق الحواشی لنطق فان الزائر اذا کان
زاعرا لا یکون زائرا بل یکون اسکدارا

معنی کلمه بپارسی هر که بزیارت
کسی رود باید که بوقت خوش خوئی و گشاده
روئی باشد چه اگر در آن وقت بدخوئی
کند و از سنن لطف قولا و فعلا عدول
نماید آن زیارت را باطل کرده باشد بیت

چون زیارت کنی عزیزی را | روی خوش دار و خوی از آن خوشتر

چه اگر بد خویی کنی آنجا   از زیارت شود سیاه رو

کلمهٔ بیست و سوم

لا صواب مع ترك المشورة

معنی کلمه بتازی من لم یکن له صدق المشورة فی الامور داعیة الی الصلاح والصواب هادیة الی النجاة والنجاح

معنی کلمه بپارسی در همه کارها با عقلا مشاورت و با علما مذاکرت باید کرد چه مشاورت مرد را بصواب رساند و از خطا نگاه دارد

بیت

مشورت رهبر صواب آمد   در همه کار مشورت باید
کار آنکس که مشورت نکند   نادری باشد ار صواب آید

کلمهٔ بیست و چهارم

لا مروة لکذوب

معنی کلمه بتازی من لم یکن له صدق فی الاقوال لم یکن له حسن الافعال فیکون خالیا من خصایص المروة عاریا من لباس الفتوة ولهذا قیل الصدق ام الفضائل

وَالْكَذِبُ اُمُّ الرَّذَائِلِ معنی کلمه
بپارسی یعنی هرکه راصدق گفتار نباشد
حسن کردار نباشد و هرکه چنین باشد
از مروّت خالی و از فتوّت عاری بود بیت

هر که باشد دروغ زن بروی ‌‌ ‌ از مروّت کجا فروغ بود
گر کند عهد او خداع بود ‌ ‌ ‌ ور دهد وعده آن دروغ بود

کلمهٔ بیست و پنجم لا وفا للملوک

معنی کلمه بتازی اِنّ الانسان اِذا کان
ملولًا لا یعتمد علی عهده ولا یعول علی وعده

فانّه اذا ملّ نقض العهد واذا سئم اخلف
الوعد معنی کلمه بپارسی هرکه ملول
باشد بر عهد بستن و دوستی جستن او هیچ
اعتماد نشاید کرد از بهر آنکه چون
سلطان ملالت و شیطان سآمت برو مستولی
گردد هم عهد را بشکند و هم دوستی را
تباه کند بیت

مطلب تو وفا ز مرد ملول ‌ ‌ ‌ نشود مجتمع ملال و وفا
گر کند عهد چون ملالش خواست ‌ ‌ ‌ بشکند عهد را بدست جفا

کلمهٔ بیست و ششم

لا کرم اعز التقی

معنی کلمه بتازی من کان تقیا
هو عند الله مکرم و عند الناس معظم
ان اکرمکم عند الله اتقیکم وله
معنی آخر وهو ان الکرم علی نوعین
احدهما ان یکف الانسان شره عن غیره
وثانیه ان یجعل الانسان نصیبا للغیر
من خیره فالاول یسمی تقی وزهادة

والثانی

والثانی یسمی جودا وافادة والاول
اشرف من الثانی لان فائدته اتم ومنفعته
اعم ولهذا کان الانبیاء صلوات
الله علیهم یوصون بکف الاذی عن الناس
معنی کلمه بپارسی هرکه پرهیز
کار بود بنزدیک خدای عز وجل گرامی
بود ونیز این کلمه را معنی دیگر توان
گفت وآن معنی آنست که کرم دو گونه است
یکی آنست که خلق را از شر خویش ایمن داری

واین پرهیزکاری است و گونهٔ دیگر
آنست که خلق را از خویش نصیب دهی واین
واین جوانمردی است و پرهیزکاری شریفتر
از جوانمردی بحکم آنکه فایدهٔ او کاملترست
ومنفعت او شاملتر **بیت**

گر کریمی براه تقوی رو — زانکه تقوی سر همه کرست
نا گرفتن درم ز وجه حرام — بهتر از بذل کردن درست

کلمهٔ بیست و هفتم

لا شرف اعلی من الاسلام

معنی کلمه بتازی المسلم عزیز عند الله
وان رق حاله والکافر ذلیل عند الله وان
کثر ماله وای شرف اعلی من العزة
المؤبدة واوفی من الکرامة المخلدة
معنی کلمه بپارسی هر که مسلمان
شد بعز جاودانی وشرف دو جهانی رسید
وعاقلان دانند که عز مؤبد وشرف
مخلد بهتر از ملک کهنه و مال ناپایدار **بیت**

ای که در ذل کفر ماندستی — عز اسلام داده از کف

گر شرف بایدت مسلمان شو   که چو اسلام نیست هیچ شرف

کلمهٔ بیست و هشتم

لا معقل احسن من الورع

معنی کلمه بتازی اَلْوَرَعُ لِلْاِنْسَانُ

اَحْسَنُ مَعْقَلٍ وَمَلَاذٍ وَاَحْصَنُ مَوْئِلٍ وَلَوَاذٍ

معنی کلمه بپارسی هر که خواهد که

از حوادث دنیا و نوایب عقبی امان یابد

او را در ورع باید گریخت چه برکات

ورع هیچ آفت در دو جهان بدو نرسد

ای که از دفع لشکر آفات   عاجزی و ترا سپاهی نیست

در پناه ورع گریز از آنک   از ورع نیک تر پناهی نیست

کلمهٔ بیست و نهم

لا شفیع انجح من التوبة

معنی کلمه بتازی مَنْ تَمَسَّكَ بِحَبْلِ

اَلتَّوْبَةِ وَالْاِعْتِذَارِ وَتَشَبَّثَ بِذَيْلِ النَّدَامَةِ

وَالْاِسْتِغْفَارِ ثُمَّ اشْتَغَلَ بَعْدَ ذَلِكَ بِرَفْعِ

حَاجَاتِهِ وَعَرْضِ مُهِمَّاتِهِ عَلَى الْحَضْرَةِ الْاِلٰهِيَّةِ

فَاِنَّ بَرَكَةَ تَقْتَضِي حَاجَاتِهِ وَاِنْ كَثُرَتْ

ويكفي مهماته وان كثرت ولها معنى
آخر وهو ان العبد اذا جنى جناية مقتضية
للمعاتبة مستدعية للمعاقبة فلا مخلص له
من اظفار تلك الآفة ومن مخالب تلك
المخافة الا بالشفاعة او بالتوبة لكن جاز
ان يكون كثرت الشفاعات يهيج
غضب الحليم وتشعل لهب الكريم
فيحرم الجاني بسبب ذلك برد العفو المطلوب
زلاله المحجوب ظلاله وكثرة التذلل

عند الاقرار بالحوبة والاظهار للتوبة يحبها
كل احد ويرق لها كل خلق فاذن
التوبة من الشفاعة انفع ولضر العقوبة
ادفع **معنى كلمه بپارسی** هر که توبه
كند انكاه از خداى تعالى حاجتى خواهد
خداى عز و جل بركات توبه آن حاجت او
روا كند پس هيچ شفيعى در دين و دنيا
و عقبى و اولى بهتر از توبه نباشد و نيز اين
كلمه را معنى ديكر توان كفت و آن

معنی آنست که اگر کهتری گناه کند و مهتری

گناه کند و مهتری بروی خشم آلود شود

بر این کهتر توبه کند و دست در حبل

اعتذار و دامن استغفار زند و خضوع و

خشوع نمودن گیرد این حال برضای مهتر

نزدیک تر از آن باشد که بنزدیک مردمان

رود و شفیعان انگیزد و مهتر را از جواب

در دسر دهد **بیت**

ای که بی حد گناه کردستی مینترسی از آن فعال شنیع

توبه کن تا رضای حق یابی که به از توبه نیست هیچ شفیع

کلمهٔ سی ام

لا لباس اجمل من السلامة

معنی کلمه بتازی السلامة للانسان

اصفی شربة احتسیها واصفی حلة تلبسها

معنی کلمه بپارسی چون مردم کاس

صحت نوشند و لباس سلامت پوشند می باید

که قناعت کند و بگرد افزونی نگردد

تا بسبب طمع فاسد و طلب زیادت جام صحت

وجامهٔ سلامت را بباد ندهد **بیت**

مرد اگر ز عقل با بهره است   هیچ کسوت به از سلامت نیست
بسلامت اگر بباشد شاد   کسوت او بجز ندامت نیست

کلمهٔ سی و یکم

لا داءَ اَعیا مِنَ الجَهل

معنی کلمه بتازی اَلجَهلُ لَیسَ لِدائِهِ عِلاجٌ وَلا لِظَلمائِهِ سِراجٌ وَلا لِعمایَتِهِ انفِراجٌ

معنی کلمه بپارسی هر که را جهل در عزت مرکوز شد و نادانی در جبلت

سرشته گشت نصیحت هیچ غافل و موعظت

هیچ فاضل او را سود ندارد و هرگز

دامن جهالت و آستین آن ضلالت را

نگذارد **بیت**

علم درییست لیک بی قیمت   جهل دردیست سخت بی درمان
نیست از جهل جز شقاوت نفس   نیست از علم جز سعادت جان

کلمهٔ سی و دوم

لا مَرَضَ اَضنی مِن قِلَّةِ العَقلِ

معنی کلمه بتازی قِلَّةُ العَقلِ اَشَدُّ اَلَم

واشف سقم قيل لواحد استراح من لا
عقل له قال بل مستراح من لا عقل له
معنى كلمه بپارسى هيچ بيمارى صعبتر
از كم خردى نيست بسبب آنكه مردم
صحيح آن باشد كه از وى افعال قويم
واعمال مستقيم صادر گردد وهيچ
كم خرد برين گونه نيست پس هيچ كم خردى
صحيح نيست بيت

اى كه روز وشب از طرق علاج ... در فزونى جسم وجان خودى

باره در خود فزاى كه نيست ... هيچ بيمارى چو كم خردى

كلمهٔ سى وسوم

لسانك يقتضيك ما عوّدته

معنى كلمه بتازى عوّد لسانك من
القول اجمله ومن الخير اكمله فانك
ان عوّدته الشر لم تأمن أن تبدد منه
وتصدر عنه على موجب ارادتك كلمه
شر تكدّ كاسك بل نظير راسك
معنى كلمه بپارسى زبان را بنيك خوى

باید کرد و بر بدخوی نباید کرد چه روا
بود که بر حکم عادت بزبان در موضعی
نازک از آن بدبران خوی کرده باشد
کلمهٔ رود که خداوند زبان را زیان دارد

بر نکو خوی کن زبانت را — کان رود بر زبان که خوی کند
خویش را بر بدی کنی رویی — پیش خلق سیاه رویی کند

کلمهٔ سی و چهارم المرء عدو ما جهله
معنی کلمه بتازی المرء اذا لم یعرف
علما فرغ مروته و مزق مروته و ذم اربابه

وعادی

وعادی اصحابه معنی کلمه بپارسی
هر که علمی را نداند پوستینه در پوستین
آن علم افتاده بود و اصحاب آن علم را بد
میگوید و مذمت میکند بیت

مردمان دشمند یی علمی را — که ز نقصان خود نداندش
علم اگر چه خلاصه دینست — چون نداند کفر داندش

کلمهٔ سی و پنجم رحم الله
امرا عرف قدره و لم یتعد
طوره معنی کلمه بتازی

رحم الله امرءً عرف انه فطر من صلصال
لا من سلسال وخلق من ماء مهين لا من
ماء معين فلم يتكبر على اقرانه ولم
يتجبر على اخوانه معنی کلمه بپارسی
مردم را چنان باید بود که قدر خویش
بدانند واز اندازهٔ خویش در نگذرند
تا هم از خالق رحمت یابد و هم از خلایق مدحت

رحمت ایزدی بر آنکس باد | که عنان در کف جنون ننهد
قدر خود را بداند و آنگاه | قدم از حد خود برون ننهد

کلمهٔ سی و ششم
اعادة الاعتذار تذكار الذنب

معنی کلمه بتازی اذا اذنبت ذنبا فلا
تعتذر الا كرة واحدة ولا تستغفر
منه الا مرة فاردة فان اعادة العذر مذكرة
للذنوب مقررة للعيوب معنی کلمه بپارسی
چون از گناهی یکباری عذر خواستی
دیگر باره تکرار آن عذر نباید شد چه
تازه کردن تازه کردن گناه باشد بیت

هر کرا اندکست مبلغ عقل | بیهده گفتنش بود بسیار
مرد را عقل چون بیفزاید | در مجامع نگاهدارش گفتار

کلمهٔ سی و نهم الشفیع جناح الطالب

معنی کلمه بتازی الطالب بواسطة
الشفيع يصل الى مرامه ومطلبه كما ان
الطائر بواسطة الجناح يصل الى مطعمه
ومشربه معنی کلمه بپارسی چون
مردم را بزرگی حاجت افتد و آن حاجت
بزبان خویش دفع نتواند کرد دست
در دامن شفیعی زند و بعنایت آن شفیع
بحاجت خویش رسد چنانک باستظهار بال
بمطعم و مشرب رسد بیت

ای که هستی تو طالب حاجات | بیخ نومیدی از دلت برکن
تا بمطلوب خود رسی زلوک | دست در دامن شفیعی زن

کلمهٔ چهلم نفاق المرء ذله

معنی کلمه بتازی المنافق یکون ذلیلا
عند الخالق حقيرا عند الخلائق معنی کلمه
بپارسی هر که نفاق پیشه کند

عذر یکبار خواه از کسی / کردی بارت نقص جاه ترا

بر عذر بازرفتن تو / تازه کردن بود گناه ترا

کلمهٔ سی و هفتم النصح بین الملا تقریع

معنی کلمه بتازی مَن نصح اخاه علی ملاءٍ من الناس فقد هتک سترهُ وافشی سرّهُ

معنی کلمه بپارسی هر که دوستی را نصیحت کند تنها باید کرد چه نصیحت در میانه مردم فضیحت باشد بیت

گر نصیحت کنی بخلوت کن / که جز این شیوه نصیحت نیست

هر نصیحت که بر ملا باشد / آن نصیحت بجز فضیحت نیست

کلمهٔ سی و هشتم اذا تم العقل نقص الکلام

معنی کلمه بتازی المرءُ اذا تمّ عقله لم یتکلّم الا بقدر الحاجة ولم یحم حول الهذیان والحاجة معنی کلمه بپارسی هر که را عقل تمام شد در مجامع بیهوده نگوید و زبان خود از سخن زیان کار نگاه دارد بیت

ظاهر خویش بخلاف باطن دارد و بنزدیک خدای عز و جل ذلیل باشد و بنزدیک خلق حقیر بیت

ای که داری نفاق اندر دل / خار بادت خلیده اندر حلق

هر که سازد نفاق پیشه خویش / خوار گردد بنزد خالق و خلق

کلمهٔ چهل و یکم نعمة الجاهل روضة فی مزبلة

معنی کلمه بتازی نعمة من لا علم له ولا اثر من الفضل علیه کروضةٍ فی مزبلةٍ وضعت فی غیر موضعها ووقعت فی غیر موقعها معنی کلمه بپارسی مردم نادان سزاوار نعمت و شایسته خدمت نباشد و اگر نعمتی یابد یا حشمتی بدست آرد برو نزیبد چنانک سبزه زار در مزبله نزیبد و نیکو نیاید بیت

ای که داری هنر نداری مال / کم کن از کار خود گله

نعمت جهل را مخواه که هست / روضه در میان مزبله

کلمهٔ چهل و دوم

الجزع اتعب من الصبر

معنی کلمه تازی الجزع من الصبر
اتعب والقلق من السکون اصعب
معنی کلمه پارسی جزع کردن در
وقوع نوایب ونزول مصایب دشوارتر
ورنجورکننده تر از صبر وقرار وسکون
ووقارست بیت

درحوادث بصبر کوش که صبر — برضای خدای معروفست
تن مده در جزع که رنج جزع — صد ره از رنج صبر افزونست

کلمهٔ چهل وسیوم

المسؤول حر حتی یعد

معنی کلمه تازی المسؤول ما لم یعد
کان بالخیار فی المنع والاعطاء والاسراع
والابطاء فاذا وعد صار انجاز الوعد لازما
فی دینه وواجبا علی نفسه معنی کلمه پارسی
مرد مسؤول تا وعده نداده است وزبان را
گرو نکرده است آزادست وزمام
ایثار وعنان اختیار در دست اوست
اگر خواهد بکند وا خواهد نکند
اما چون وعده داد وزبان گرو کرد در
بند وفا کردن وعده ماند وزمام ایثار
وعنان اختیار از روی مردی از دست
او بیرون شد واین کلمه را معنی دیگر
هست وآن معنی اینست که مرد مسؤول تا
وعده نداده است وزبان گرو نکرده
سایل او را حر داند وآزاد داند اما چون
وعده داد وزبان گرو کرد سایل در حریت
او متوقف شد ودر آزادگی او متشکک شد
ومنتظر ماند اگر وعده را وفا کند گوید
حرست وآزاد واگر وعده را وفا نکند
گوید نه حرست ونه آزاد بیت

مرد مسؤول چون دهد وعده — خویشتن در مقام شک فکند
هست حر گر ره وفا سپرد — نیست حر گر در خلاف زند

کلمهٔ چهل وچهارم

اکبر الاعداء اخفاهم مکیدة

معنی کلمه تازی اکبر الاعداء من

يستر مكايد شره ومصايد ضره ويكتم
غوايل عذره وحبايل مكره معنى كلمه
بپارسى هركه دشمنى نهان دارد ودوستى
اشكارا كند او بدترين دشمنان باشد ازبهر
انكه حذر از دشمن ظاهر ممكن است واز دشمن
باطن ممكن نيست بيت

كمترين دشمنى تو اورا دان   كه بظاهر ترا نمايد بر
هست ممكن حذر ز دشمن جهر   نيست ممكن حذر ز دشمن سر

كلمهٔ چهل وپنجم من طلب

ما لا يعنيه فاته ما يعنيه

معنى كلمه بتازى من طلب ما لا يعنيه
وحاول ما لا يعنيه فاته ما ينفعه فى المهمات
وجانه ما يمنعه من الملمات معنى كلمه
بپارسى هركه چيزى طلب كند لايق
كار ودرخور روزكار او نباشد ازو چيزى
فوت شود كه كار ودرخور روزكار او
باشد بيت

آنچه نايد بكام مردم را   كر بجنبش هيچ كرايد

فوت كرد ز دست تو بى شك   آنچه او را كسى بكار ايد

كلمهٔ چهل وششم السامع للغيبة احد المغتابين

معنى كلمه بتازى السامع للغيبة شريك
للمغتاب فيما يستحقه من نكال العاجلة
ووبال الآجلة معنى كلمه بپارسى هركه
غيبت كسى كند كه غايب باشد بشنود
وبدان رضا دهد وغيبت كننده را ملامت
نكند وآن عيب را عذرى ننهد او يكى بود

از دو غيبت ودر مذمت دنيا وعقبيت
آخرت با غيبت كننده شريك بود بيت

تا توانى مخواه غيبت كس   نه كه جد ونه كه طيبت
هركه او غيبت كسى بشنود   هست همچون كننده غيبت

كلمهٔ چهل وهفتم الذارع الطمع

معنى كلمه بتازى قد ذل من طمع وقد
عز من قنع معنى كلمه بپارسى هركه
بنزديك مردمان ابتلاف از بهر طمع دارد
ومردمان را آن حال ازو معلوم شود او را

دشمن گیرند و در و بچشم خواری نکرند
وهرگز بنزدیک هیچکس شرف و عزت نیابد

هرکه دارد طمع بمال کسان　　تنش در رنج و جانش در عقوبت
تا توانی طمع مکن زیرا که　　هرچه خواریست جمله در طمعست

کلمهٔ چهل و هشتم الراحة مع الیاس

معنی کلمه بتازی من تعلق باذیال
الناس وقطع رجاءه من اموال الناس
عاش فی دعة لا یشوبها نصب وفی راحة
لا ینوبها تعب معنی کلمه بپارسی

هرکه امید از اموال مردم ببرد و در دنیا
تجمل و زینت ندارد پیوسته قرین راحت
باشد و عمر در آسایش گذارد بیت

تا تو دل را امید بستستی　　هرچه رنجست جمله در دل تست
چون بریدی امید از دگران　　هرچه آن راحتست در دل تست

کلمهٔ چهل و نهم الحرمان مع الحرص

معنی کلمه بتازی کل حریص محروم
وکل طامع مذموم معنی کلمه بپارسی
هرکه بر چیزی حریص تر و مولع تر از آن

چیز محروم تر و بی بهره تر بیت

ای که از حرص مانده شب و روز　　با تن مستمند و با دل ریش
از ره حرص دور شو زیرا که　　هرکرا حرص پیش حرمان پیش

کلمه پنجاه من کثر مزاحه لم یخل من حقد علیه او استخفاف به

معنی کلمه بتازی من تعود المزاح
حقد علیه الاکابر واستخف به
الاصاغر معنی کلمه بپارسی هرکه
مزاح بسیار کند پیوسته بزرگان بر وی کینه

ور باشند و خردان بر وی استخفاف رسانند
و او هرگز از کینه بزرگان و استخفاف
کوچکان خالی نبود بیت

هرکه سازد مزاح پیشه خویش　　گر امیرست پاسبان گردد
در همه دیده ها سبک باشد　　بر همه سینه ها گران گردد

کلمهٔ پنجاه و یکم عبد الشهوة اذل من عبد الرق

معنی کلمه بتازی العبد المشتری قد
یعز مولاه وقد یکرمه من اشتراه اما

عبد الشهوة فانه یکون ابدا فی کل عین
ذلیلا مستحقرا وفی کل قلب مهانا مستصغرا
معنی کلمهٔ پارسی هرکه در بند شهوة
باشد او از انکس که در بند بندگی باشد
خوارتر بود زیراکه وقت وقت خداوندرا
بر بندهٔ درم خریدهٔ خویش مهر آید و اورا
اعزاز کند اما هرگز هیچ کس را بوقت کسی که
در بند شهوة باشد مهر نیاید و اورا اعزاز نکند

هر که او بنده گشت شهوة را   هست پیش خسیس وطبع لئیم

بندهٔ شهوتست در خواری   بتر از بندهٔ خریده بسیم

کلمهٔ پنجاه و دوم الحاسد مغتاظ علی من لا ذنب له

معنی کلمهٔ تازی الحاسد غضبان علی
من لم یظهر منه جرم ولم یحدث منه ظلم
وما غضب الحاسد علی المحسود الا بسبب
نعم ساقها الله الیه وایاد افاضها معنی
کلمهٔ پارسی حسود چون با کسی نعمتی بیند
خواهد که آن نعمت اورا باشد و انکس را

نباشد وبدین سبب بر انکس خشم آلود شود
و اورا دشمن گیرد و پیوسته در زوال
نعمت او کوشد بی انکه از انکس جرمی پیدا
آمده باشد   بیت

هست مرد حسود خشم آلود   بر کسی کو نکرد هیچ گناه
نعمت خلق دید نتواند   رنجه باشد ز اصطناع اله

کلمهٔ پنجاه و سیوم کفی بالظفر شفیعا للمذنب

معنی کلمهٔ تازی اذا ظفرت بالمذنب

فاقبل فیه شفاعة ظفرك فاعف عنه فان
العفو حسن بیراك معنی کلمهٔ پارسی
گناه کار را شفیع تو بر وی بس است چون
ظفر یافتی بعفو کوش ولباس تجاوز پوش بیت

هر گنه کار چون شدی قادر   عفو کن زانکه بی گنه کس نیست
ور مر اورا شفیع کس نبود   ظفر تو شفیع او بس نیست

کلمهٔ پنجاه و چهارم رب ساع فیما یضره

معنی کلمهٔ تازی رب انسان یسعی فی
امر یضر ذاته ویسر عداته معنی کلمهٔ پارسی

هرکه در کاری بکوشد واجب نیست که
ازان منفعت بایدکه بسیار باشد که
بکوشد وعاقبت ازان کار زیان کند **بیت**

ای بسا کس که طالب یارست   که دران کار باشدش خذلان
ناصح او شود ازان غمگین   حاسد او شود ازان نادان

کلمهٔ پنجاه و پنجم لا تتکل علی المنی فانها بضایع النوکی

لا یعتمد علی الهوی ولا تتکل علی المنی
فلیس کل ما یهوی الانسان یملکه

ولا کل ما یتمناه یدرکه ویعلم ان الاعتماد
علی الهوی والاتکال علی المنی من شیم الحمقا
وخصال النوکی **معنی کلمه بپارسی**
بر آرزو اعتماد نباید کرد وبر موجب
آرزوی خویشتن در خطر نباید افکند که نه
هرچه آرزوی تست بتو دهند ومقالید آن
در دست تو نهند ونباید دانست که اعتماد
کردن بر آرزو عادت ابله پیشگان
وبضاعت کوته اندیشانست واین کلمه را

معنی دیگر توان گفت وان معنی اینست
که بر مجرد آرزو اعتماد نباید کرد لیکن در
طلب آنچه آرزو باشد جهد باید نمود ورنج
برد تا بدست آید ویافته گردد **بیت**

تکیه بر آرزو مکن که نه هیچ   آرزو باشدت ببخشد حق
هرکه بر آرزو کند تکیه   بر عاقلان بود احمق

کلمه پنجاه و ششم
الیاس حر والرجاء عبد

معنی کلمه بتازی من قطع الرجاء عن الناس

خرج من رق خدمتهم وخلص من قید طاعتهم
وهذا هو الحریة ومن عقد الرجاء بالناس
بقی فی رق خدمتهم ووقع فی قید طاعتهم
وهذا هو العبودیة **معنی کلمه بپارسی**
هرکه از احسان کسی نومید شود وازبند
او بیرون آید واز مذلت خدمت او بازرست
واین نشان آزادی باشد وهرکه امید
در احسان کسی بست ودر بند او ماند
وبذل خدمت او گرفتار گشت واین نشان

بندکی باشد **بیت**

کر بریدی ز مردمان امید	بتن از آدمی وبدل شادی
ور بشیان امید در بستی	وادی از دست غم آزادی

کلمهٔ پنجاه و هفتم ظن العاقل کهانة

معنی کلمه تازی قد یصدق ظن العاقل
بسبب فطانته کما قد یصدق حکم الکاهن
بسبب کهانته **معنی کلمه پارسیی**
بسیار باشد که کمان عاقل راست آید
چنانك بسیار باشد که حکم اختر کوی

راست آید **بیت**

بر اشارت که مرد عاقل کرد	بر اشارات او فرید بدی
ظن عاقل بود بهر کاری	در اصابت چو حکم اختر دی

کلمهٔ پنجاه و هشتم من نظر اعتبر

معنی کلمه تازی من لحظ واختبر اتعظ
واعتبر **معنی کلمه پارسی** هر که در
احوال دینی وامور عقبی نکه کند و نیك
تامل کند عبرت کیرد واز آنچه زیان کار
باشد بکریزد و بآنچه سودمند باشد

در آویزد **بیت**

مرد در کارها چو کرد نظر	بهرهٔ اعتبار از ان برداشت
هرچه آن سودمند بود کرفت	هرچه ناسودمند بود کذاشت

کلمهٔ پنجاه و نهم العداوة شغل

معنی کلمه تازی العداوة شغل یشغل
صاحبها عما هو لایق به والاولی فی مصالح
الآخرة والاولی **معنی کلمه پارسیی**
دشمنی کاریست بی فایده وآن از کارهای
با فایده باز دارنده ومنع کننده است **بیت**

هر که پیشه کند عداوت خلق	از همه چیزها جدا کردد
کر وش پیشه غنا باشد	که شش پیشه بلا کردد

کلمهٔ شصتم القلب اذا کره عمی

معنی کلمه تازی القلب اذا اکره علی
معرفة علم حدث له الملال وظهر فیه الکلال
وفسد منه النظر وذهب عنه البصر
حتی لا یعلم ما یعلم ولا یفهم ما یفهم
معنی کلمه پارسی چون دل را رنجانیده
شود در دانستن چیزی کور کردد وآن

چیزرا در نیابد بس عنان دل در وقت تحصیل
علم بدو باید داد و باری که زیادت از
طاقت او باشد بر و نباید نهاد تا او عاجز
و سرگردان نگردد و متحیر و نادان نماند بیت

بستم دل بسوی علم ببر … کان بستم آتش دل افروزد
هیچ خاطر و گرچه تیز بود … بستم هیچ علم ناموزد

کلمهٔ شصت و یکم
الادبُ صورةُ العقل

معنی کلمه بتازی صورة العقل هی الافعال
المذهبة والاقوال المصوبة والحرکات
الموردیة والسکنات المرتبة معنی
کلمه بپارسی هر کرا عقل باشد نشان او
آن بود که گفتار او گزیده و کردار او بسندیده
باشد و با مردمان با ادب نشیند و با ادب
خیزد و از موارد ندامت و مراصد ملامت
بپرهیزد بیت

با ادب باش در همه احوال … که ادب نام نیک را سبب است
عاقل آنست کو خرد آرد … نیست عاقل کسی که بی ادبست

کلمهٔ شصت و دوم
لا حیا للحریص

معنی کلمه بتازی
من استولی علیه الحرص ذهب عن عینه
الماء وعن وجهه الحیاء معنی کلمه بپارسی
هر که بر چیزی از مطلب دینی و لذات
بدنی حریص باشد او را در طلب آن چیز از هیچ
آفریده شرم نیاید و بملامت هیچ ملامت
کننده التفات ننماید بیت

هر که باشد حریص بر چیزی … نابد او را ز جستن آن شرم
نرود از نهاد او خجلت … نشود از رخش او آزرم

کلمهٔ شصت و سیم
هزلت اسافله صلبت اعالیه

معنی کلمه بتازی من لا ینصره الصغار
قهره الکبار معنی کلمه بپارسی هر کرا
زیردستان و چاکران نزار و ضعیف
باشند و او را در حوادث نصرت و معاونت
نکنند زبردستان و قوی تران بروی سختی
نمایند و او را بمالند و قهر کنند و این

کلمه را معنی دیگر توان گفت و آن

معنی آینست که هر که نیمهٔ زیر خویش را

سست داشته باشد تا بر وفساد و فاحشه

رفته بود نیمهٔ زبر او یعنی چشم و روی

سخت شده باشد و آزهر دو آب و شرم رفته

وزایل گشته بیت

هرکه باشد ضعیف اتباعش　　در کف اتو یا بود مقهور

نشود بی تنا بجان هرگز　　هیچکس بر منازعان منصور

کلمهٔ شصت وچهارم من زانی

عجانه قل حیاؤه وبذو لسانه

معنی کلمهٔ تازی

من رأت الرجال علیه ذهب الحیاء عن

عینیه فلا یحترز من الایذاء والافحاش

ولا یستحیی من الایذاء والافحاش معنی

کلمهٔ پارسی هرکه در زیر مردمان

خفته باشد و بر و آن نوع جنس فاحشه رفته

هم شرم او اندک شده باشد وهم زبان او

پلید گشته بیت

هر کرا وقت کودکی بودست　　پیشه در زیر مردمان خفتن

شرم او رفته باشد و هرگز　　ناید از لفظ او نکو گفتن

کلمهٔ شصت وپنجم

السعید من وعظ بغیره

معنی کلمهٔ تازی من وعظ بغیره کان

سعیدا وعن موقف الشقاوة بعیدا معنی

کلمهٔ پارسی نیک بخت آن باشد که چون

دیگری را پند دهند و از کردار

ناشایسته و گفتار ناباسته باز دارند او از آن

پند عبرت کرد و نصیب خویش بر دارد و بگرد

امثال آن گفتار و کردار نگردد بیت

نیکبخت آنکسی بود که دلش　　آنچه نیکی در وست بپذیرد

دیگر از آنچه پند داده شود　　او از آن پند بهره برگیرد

کلمهٔ شصت وششم

الحکمة ضالة المؤمن

معنی کلمهٔ تازی المؤمن یطلب الحکمة کما

یطلب الضالة صاحبها والحسناء خاطبها

معنی کلمهٔ پارسی مؤمن همیشه طالب

حکمت بود چنانکه کسی کو کرده طالب
خویش باشد بیت

هرکه چیزی نفس کم شود خوش / بسته دارد بخشش همت
جان کس کو مومن باشد / هم بران سان طلب کند حکمت

کلمهٔ شصت و هفتم
الشر جامع لمساوی العیوب

معنی کلمه تازی الشر یظهر مخازی القلوب
ویجمع مساوی العیوب معنی کلمه پارسی
هرکه بدی خبث باطن او پیدا آید و مردمان

بر عیبهای زشت او واقف شوند و آنچه در
ذات اوست از انواع قبایح و اصناف
فضایح او بدانند بیت

تا توانی مگرد گرد بدی / کز تو اینست طینت طاهر
کز بدی فضل تو شود پنهان / وز بدی عیب تو شود ظاهر

کلمهٔ شصت و هشتم
کثرة الوفاق نفاق و کثرة الخلاف شقاق

معنی کلمه تازی
المبالغة فی الوفاق تؤدی الی المراة والمنافقة

والمبالغة فی الخلاف تؤدی الی المعادات
والمفارقة معنی کلمه پارسی هرکه
موافقت کسی در قول و فعل بسیار کند و
در آن باب مبالغت بیرون از حد نماید
مردمانرا از آن شبهت ریا و تهمت نفاق
افتد و هرکه مخالفت کسی در قول و فعل
بسیار کند و در آن باب مبالغه بیرون
از حد نماید آن حال بعداوت انجامد و
و سبب مفارقت گردد پس در موافقت

مخالفت



و مخالفت مردمان طریق توسط باید سپرد
و قدم بر جادهٔ اعتدال باید نهاد بیت

در وفاق کسان غلو مکنید / که از آن تهمت ریا زاید
ور خلاف مدام دور شوید / که از آن دشمنی پدید آید

کلمهٔ شصت و نهم رب امل خایب

معنی کلمه تازی رب امل خائب امله
ورب عامل ضاع عمله معنی کلمه پارسی
بسیار کس باشد که چیزی امید دارد
و آن چیز او را حاصل نیاید و عاقبة الامر

نومید کردد بیت

اي كر بستي اميد در چيزي غم مخور كر بياورش بدست
بس اميد اكر آن نكشت وفا بس شكوفه كه نشكفيد وبجست

كلمهٔ هفتادم رب رجاء يودي الى الحرمان

معني كلمه تبازي
ليس من رجاء شيئا ملك ناصيته وادرك
قاصيته ورب رجاء معقبه حرمان
ورب زيادة عاقبتها نقصان معني كلمه
بپارسي نه هركه اميد بچيزي بست

ازنا بيافت چه بسيار اميد دارنده است
كه اميد او وفا نشود وآنچه دران
اميد بسته است محروم ماند بيت

نه هر اكه اميد چيزي كرد كسب آن چيز باشد اش آسان
بس اميد اكه بپيش عاقبتش محنت ياس وآفت حرمان

كلمهٔ هفتاد ويكم رب ارباح تودي الى الخسران

معني كلمه تبازي
رب رابح هو خاسر وعن مدارج المدافع
خاسر معني كلمه بپارسي بسيار سودها

باشد كه بازكشت ان بزيان بود وازان
غرامت افتد ومردم رنج ونقصان بيند بيت

اي بسا مرد سود جوينده كه قدم در ره مخوف نهاد
عاقبت چون بدستش آمد سود او ازان سود در زيان افتاد

كلمهٔ هفتاد دوم رب طمع كاذب

معني كلمه تبازي رب طمع كبرق خلب
لا يري صدقه ولا يري ودقه معني كلمه
بپارسي بسا طمع كه مردم را افتد
وبنا اميد كه دل دران بسته شود

وعاقبت آن طمع دروغ بود وازان هيچ
ثمره وهيچ فايده بحاصل نيايد بيت

در طمع دل نبست بايد هيچ كه طمع بيشتر دروغ بود
آتشي كان طمع بر افروزد كم زخاكسترش فروغ بود

كلمهٔ هفتاد وسوم البغي سايق الى الحين

معني كلمه تبازي البغي ذميم ومرتعه
وخيم يسوق صاحبه الى الغضب والعناء
لا بل يقوده الى العطب والفناء معني

کلمهٔ پارسی هر که فزونی جوید
وزیادتی جوید و قدم از دایرهٔ انصاف
و انتصاف بیرون نهد شومی آن حال
درو رسد و او را انیاب و اظفار
مصایب هلاک گرداند بیت

بغی شومست گرد بغی مگرد	بغی بیخ حیات را بکند
مرد را از صف بقا ببرد	ناگه و در کف فنا فکند

کلمهٔ هفتاد و چهارم في كل جرعة شرقة ومع كل أكلة غصة

خير الدنيا مختلط بشرها ونفعها ممتزج
بضرها فمع كل فرحة ترحة ومع كل
حبرة عبرة ومع كل ربح خسار ومع
كل خمر خمار ومع كل صحة
علة ومع كل عزة ذلة ومع كل
عشرة عسرة ومع كل منحة محنة
معنی کلمهٔ پارسی در دنیا هیچ
گل بی خار و هیچ می بی خمار و هیچ
شادی بی غم و هیچ راحت بی الم نیست

نیک و بد بیش و کم صلاح و فساد	هست آمیخته درین عالم
هیچ راحت ندید کس بی رنج	هیچ شادی ندید کس بی غم

کلمهٔ هفتاد و پنجم من کثر فکره في العواقب لم يشجع

معنی کلمهٔ تازی من كثر نظره في
عواقب الأحوال وخواتم الأعمال ذهبت
شدته وبطلت نجدته فلا يخوض الكرائه
ولا يروض الكتائب ولا يملك ناصية
مراده ولا يدرك قاصية مراده معنی
کلمهٔ پارسی هر که در آخر کارها
بسیار نگرد و در عواقب شغلها اندیشه
بسیار کند او شجاع نباشد و بدانچه
مراد و کام و آرزوی اوست نرسد بیت

هر که در عاقبت بسی نگرد	هم بترسد و تنگ زهره
نه بیابد ز عشرت تن حصه	نه بگیرد ز کام دل بهره

کلمهٔ هفتاد و ششم إذا حلت المقادير ضلت التدابير

معنی کلمه تازی اذا حلّ قضاء الله
بالانسان عکس تدبیره ونکس تقدیره فلا
یعرف وجه صلاحه وفلاحه ولا یعلم
طریق نجاته ونجاحه معنی کلمه بپارسی
چون قضای خدای عزّ وجلّ نازل شود
تدبیر وتقدیر خلق باطل گردد
نادان حال راه صلاح گم کند وعنان
صواب از دست بدهد بیت

چون قضای خدای عزّ وجلّ — بر سر بنده شود نازل

همه تدبیر او شود گمراه — همه تقدیر او شود باطل

کلمهٔ هفتاد وهفتم اذا حلّ القدر بطل الحذر

معنی کلمه تازی اذا نزل قضاء الله
بالانسان لم ینفعه حذره وفراره ولم
یدافع عنه اعوانه وانصاره معنی کلمه
بپارسی چون قضای خدای عزّ وجلّ
فرود آید گریز و پرهیز و ترسیدن
وهراسیدن سود ندارد وهیچ جز از این

جمله قضا را باز نگرداند بیت

چون قضای خدای نازل گشت — تو ز تسلیم وصبر ساز پناه
نتوان کرد دفع آن بحذر — نتوان بست راه آن بسپاه

کلمهٔ هفتاد وهشتم الاحسان یقطع اللسان

معنی کلمه بتازی من احسن الی الناس
فقد ملک افئدتهم بمحبته وولایه وقطع
السنتهم عن سبّه وهجائه معنی کلمه
بپارسی چون مردم بجای کسی احسان

ومبرّت کند زبان او از هجا ومسبّت خویش
بریده گرداند بیت

هر که کردی بجای او احسان — مال دادی و زر بخشیدی
هم ضمیرش بمهر پیوستی — هم زبانش ز هجو ببریدی

کلمهٔ هفتاد ونهم الشرف بالفضل والادب لا بالاصل والنسب

معنی کلمه تازی تشرّف المرء بفضله
لا باصله وجلالته بادبه لا بنسبه فافخر
بالعلوم العالیة ولا تفخر بالعظام البالیة

معنی کلمه بپارسی مرد را فخر هنر باید

کردنه بپدر و شرف از ادب باید

جست نه از نسب و عز خویش در فضل

باید دانست نه در اصل بیت

فضل جوی و ادب که زینت حق	شرف مرد جز بفضل و ادب

مرد بی فضل و بی ادب خردست	ور چه دارد بزرگی اصل و نسب

کلمهٔ هشتادم اکرم

الادب حسن الخلق

معنی کلمه بتازی حسن الخلق واعظم

الاحساب معنی کلمه بپارسی

خوی نیکو از همه ادب بهترست و هرچه

لوازم الطاف و مکارم اوصاف درو

مضمرست بیت

مرد بدخوی بر همه عالم	بی سبب سال و ماه در غضبست

نیک خوئی گزین که نزد خرد	نیک خوئی شریفتر ادبست

کلمهٔ هشتاد و یکم اکرم

النسب حسن الادب

معنی کلمه بتازی اکرم نسب الرجل

حسن الادب لا جلالة الاب معنی

کلمه بپارسی نیکوئی ادب بهتر از بزرگواری

نسب است بیت

ای که مغرور مانده شب و روز	ببزرگی اصل و فر و نسب

شو بحسن ادب گرای که هست	نسب بهتر تو حسن ادب

کلمهٔ هشتاد و دوم افقر الفقر الحمق

معنی کلمه بتازی افقر الفقراء من

کثر خرقه و کبر حمقه معنی کلمه

بپارسی بتترین درویشها حماقتست

از بهر انکه از حماقت مال بدست نیاید

و مال بدست آمده ضایع گردد و از

عقل مال بدست آید و مال بدست

آمده محفوظ ماند بیت

گر فقیری و پستی احمق	تا از آن فقر هیچ نندیشی

شکر کن اندر آن مقام که هست	بتر از حمق هیچ درویشی

کلمهٔ هشتاد و سیوم

اوحش الوحشة العجب

معنی کلمه بتازی اذا کان المرء ذا عجب

فالناس يستوحشون من صحبته و
يستنفرون من محبته فيبقى في وحشة
الوحدة بلا صديق يجالسه ورفيق يؤانسه
معنى كلمه بپارسى هر كه خويشتن
بين باشد مردمان از مجالست او بگريزند
واز موانست او بپرهيزند واو هميشه
در وحشت وحدت مانده بود بيت

گر ترا پیشه خویشتن بینی است — مردمان از تو بر کنار شوند
مر ترا در مضایق وحشت — بی جلیس و انیس بگذارند

کلمه هشتاد و چهارم
اغنى الغنى العقل
معنى كلمة العقل اعظم الغنى وبه يوصل
الى المنى معنى كلمه بپارسى هر كه
خرد باشد او توانگرتر از همه مال
داران بود از بهر آنكه هر چه كند مال كم
گردد و نيست شود واز خرد اگر هر چه
كنى خرد بيفزايد وهر روز بسبب تجربت
زيادت گردد بيت

ای که خواهی توانگری پیوست — تا از آن ره زنی بهتری
از خرد جوی بهتری زیرا که — نیست همچون خرد توانگری

کلمه هشتاد و پنجم
الطامع في وثاق الذل
معنى كلمه بتازى
الطامع ابدا في صغار وذلة وخسارة
وقلة معنى كلمه بپارسى هر كه طمع
افزونى كند هميشه در مقام ذلت
وموقف قلت باشد بيت

تا توانی مکرد گرد طمع — اگر از عقل بهره داری

زانک پیوسته مرد طامع — بسته باشد برشته خواری

کلمه هشتاد و ششم
احذروا نفار النعم فما كل شارد بمردود
معنى كلمه بتازى لا يفعلوا شيئا يشرد
نعمتكم وينفر دولتكم فما كل
شارد يرد الى عطنه ولا كل نافر يعاد
الى وطنه معنى كلمه بپارسى
نعمت نگاه داريد و چيزى مكنيد كه
نعمت را از شما برماند چه اگر نعمت

آزشما برآمد و زایل شود باز آوردن او دیگر
باره دشوار و مشکل بود بیت

ای که با نعمتی بسیرت بد — نعمت خویش را ز خود مران
کزنه هرچه آن رمیده شد زکسی — باز آوردنش بود آسان

کلمهٔ هشتاد و هفتم

اکثر مصارع العقول تحت بروق الاطماع

معنی کلمهٔ تازی
الطالب ان الطمع اذا اشتد علی العقل صرعه
فی المعرکة واوبقه معنی کلمه

هر که طمع برو مستولی کردد عقل او
مقهور و خردا و مغلوب شود بیت

آفت عقل مردم از طمعست — تا توانی سوی طمع مگرای
چون طمع دست برد بنماید — عقل مردم درافتد از پای

کلمهٔ هشتاد و هشتم

من ابدی صفحته للحق هلك

معنی کلمهٔ تازی من اقبل علی الحق
ملك ومن اعرض عنه هلك معنی کلمه
بپارسی هر که از حق روی بکرداند و

از و اعراض کند هلاك شود و از نجات
بی بهره ماند بیت

هر که برحق بود ز بهر دو جهان — حاصل آرد بجملکی اغراض
باز در ورطهٔ هلاك افتد — انکه از راه حق کند اعراض

کلمهٔ هشتاد و نهم

اذا املقتم فتاجروا الله بالصدقة

معنی کلمهٔ تازی الصدقة سبب لزیادة
المال وسعادة الحال ومن تاجر الله بالصدقه
نال الغنیه وحاز البغیه معنی کلمه

بپارسی صدقه سبب زیادهٔ مال و
سعادت حالست هر که صدقه دهد
توانکر شود و از حال بد باز رهد بیت

هیچ چیزی مدان به از صدقه — هست از و جاه و مال را بیشی
او رساند بیار استغنا — او رهاند ز رنج درویشی

کلمهٔ نودم

من لان عوده كثف اغصانه

معنی کلمهٔ تازی
من لان هان فی اعین خدمه واعدائه
فلا یطیعون امره ولا یعظمون قدره

معنی کلمه بپارسی هر که نرم باشد
و سیاست بوقت نکند و مراسم تادیب را
مهمل گذارد حاشیه او گردن
کشی و او را حرمت ندارند و مراد او نروند

هر که بر گمرهان کند تهذیب   ماند اندر بلیت ایشان
ننهندش براستی گردن   نبرندش براهی فرمان

کلمه نود و یکم
قلب الاحمق فی فمه

معنی کلمه بتازی کل آنچه یکون فی
قلب الاحمق یذیعه بلسانه و یشیعه لاخوانه
معنی کلمه بپارسی هر چه در دل احمق
باشد بزبان بگوید و خلق را از اسرار خویش
آگاه گرداند و هیچ چیز پوشیده و نهفته
ندارد   بیت

هر که او هست با خفاف خفیف   جایگاه دلش زبان و دهنست
هر چه دارد ز نیک و بد در دل   آن همه بر سر زبان و دهنست

کلمه نود و دوم
لسان العاقل فی قلبه

معنی کلمه بتازی کل آنچه یکون
للعاقل فقلبه یخفیه و یستره و لسانه
لا یفشیه و لا یذکره معنی کلمه بپارسی
هر که خردمند باشد سر خویش در دل
نگاه دارند و بزبان با هیچکس نگویند
و در پیدا کردن آن اندیشه بسیار
کند تا او را اینک معلوم و مصور
نشود که آن پیدا کردن صوابست
بزبان نراند و با هیچ کس پیدا نکند بیت

هر که او هست با کمال خرد   هست پنهان زبان او در دل
نشود هیچ سر او پیدا   نبود هیچ گفت او باطل

کلمه نود و سوم من جری
فی عنان امله عثر باجله

معنی کلمه بتازی من غرته کواذب
الامال جرته جواذب الآجال معنی کلمه بپارسی
هر که عنان اختیار بدست امل دهد
و بر موجب هوای نفس رود باشد که در
مغاک هلاک افتد   بیت

درهمه کارها مکن هوا   هر که بدهد عنان بدست امل

پس باشد که آن امل ناگاه   اندر اندازدش بچاه اجل

کلمهٔ نود و چهارم اذا وصلت الیکم اطراف النعم فلا تنفروا اقصاها بقلة الشکر

معنی کلمه بتازی مَن لَم یَشکُرِ النِّعَمَ الحاصِلَةَ لَدَیهِ الواصِلَةَ اِلَیهِ حُرِمَ النِّعمَةَ النّائِیَةَ مِنهُ القاصِیَةَ عَنهُ معنی کلمه بپارسی نعمتها که بنزدیک شما

رسیده است از ناشکر گویید و سپاس داری نمایید تا از آن نعمتها که بشما دور دست و نرسیده است نومید نگردید و محروم نمانید بیت

جون بپای تو نعمتی در جست   خورد باید چو نقطهٔ موهوم

شکر آن یافته فرو مگذار   که ز نایافته شوی محروم

کلمهٔ نود و پنجم اذا قدرت علی عدوک فاجعل العفو عنه شکر القدرة علیه

معنی کلمه مَن وَعَدَ فَوَفی وَقَدَرَ فَعَفا فَقَد قَضی حَقَّ النِّعمَةِ وَاَدّی شُکرَ القُدرَةِ معنی کلمه بپارسی جون بر دشمن خویش قدرت یافتی شکر قدرت یافتن آن باشد که ازو درگذری و او را عفو کنی بیت

جون شوی بر عدوی خود قادر   عفو را شکر قدرت خود ساز

رحم کن رحم کن که هرچه کنی   در جهان جز همان نیابی باز

کلمهٔ نود و ششم ما اضمر احدکم شیئا الا ظهر فی فلتات لسانه وصفحات وجهه

معنی این کلمه بتازی ما اَضمَرَ شَیئاً ظَهَرَ ذلِکَ فی اَثناءِ اَقوالِهِ وَاَدراجِ اَفعالِهِ معنی کلمه بپارسی هر که در دل چیزی دارد اثر آن چیز در اثنای گفتار و ادراج کردار او پیدا شود بیت

هر که چیزی نهفت اندر دل   تا ندانی که چیست پیچویش

گاه اندر میانهٔ گفتش   گاه اندر کرانهٔ رویش

کلمهٔ نود و هفتم اللهم اغفر

رمزات الالحاظ وسقطات
الالفاظ وشهوات الجنان
وهفوات اللسان معنی کلمه

اللهم اغفر ما عرفت فی الحاظنا والفاظنا
من الذنوب واستر ما رایت فی افئدتنا
والسنتنا من العیوب معنی کلمه
بپارسی بار خدایا بیامرز گناهانی را
که بچشمها ولفظهای ما رفته است
وبردلها و زبانهای ما گذشته بیت

ان گناهان که یاد خواهم کرد   یارب از ما بفضل درگذران
زدن چشم و زشتی گفتار   راندن شهوت و خطای زبان

کلمه نود و هشتم البخیل مستعجل
الفقر یعیش فی الدنیا عیش الفقرا
ویحاسب حساب الاغنیا

معنی کلمه بتازی البخیل نفر من غیره
رثة حال وقلة مال یعیش فی الدنیا عیش
اصحاب الخنا ویحاسب فی العقبی حساب
ارباب الیسار معنی کلمه بپارسی

بخیل تعجیل درویشی بخویشتن میکند و مال
نگاه میدارد درین جهان چون درویشان زندگانی
کند اورا از مال لذتی و نه از نعمت
راحتی و در ان جهان چون توانگران رنج حساب
کشد بدقیق و جلیل آنچه پنهان کرده است
بقلیل و کثیر آنچه نگه داشته بیت

هست نزد بخیل ره داده   فقر را سوی خویشتن بشتاب
این جهان همچو مفلسانش معاش   وانجهان چون توانگرانش حساب

کلمه نود و نهم لسان العاقل
وراء قلبه معنی کلمه بتازی

لسان العاقل تابع لقلبه تابع للبه ما لم
یحمز اولا فی جنانه یذکره بلسانه
معنی کلمه بپارسی خردمند چون خواهد
که سخنی گوید نخست در دل بیندیشد
و در صلاح و فساد او بنگرد انگاه بر زبان
براند پس زبان او تابع دل وطایع عقل
او باشد بیت

مرد عاقل که سخن گفتن   دل خود با پی زبان آرد

... حدیثی بدل نیندیشد   بر زبان آن حدیث نگذارد

کلمهٔ صدم

قلب الاحمق وراء لسانه

معنی کلمه بتازی قلب الاحمق ناک
لسانه جار فی عنانه بلفظ القول
من فیه ثم یتامل کالنادم فیه
معنی کلمه بپارسی احمق هرچه
باید بزبان بگوید آنگاه بدل در
صلاح وفساد آن اندیشه کند بس



3

دل او تابع زبان وطایع هذیان او باشد

بیت

مرد احمق که سخن گفتن   دل خود تابع زبا... د
هرچه باید بگوید وانگا...   دل بران قوا... بکار

